گفت‌وگوی «جوان» با همسر سردار شهید دکتر میثم رضوان‌پور از شهدای حمله رژیم صهیونیستی به سازمان بسیج مستضعفین

شهیدی که می‌خواست مزارش زیر پای عزاداران سیدالشهدا(ع) باشد

■ شکوفه زمانی

سردار پاسدار میثم رضوان‌پور، معاون اجتماعی سازمان بسیج مستضعفین و از فعالان برجسته فرهنگی کشور بود که در تجاوز هوایی رژیم صهیونیستی به سازمان بسیج مستضعفین به شهادت رسید. شهید رضوان‌پور پیش از این مسئولیت، معاونت فرهنگی سپاه حضرت صاحب‌الزمان(عج) استان اصفهان را برعهده داشت و همواره در خط مقدم فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و جهادی بود. این سردار شهید در آستانه ماه محرم در حالی که برای خدمت به دستگاه اباعبدالله‌الحسین(ع) آماده می‌شد، مزد سال‌ها جهاد خالصانه‌اش را با شهادت دریافت کرد. گفت‌وگوی «جوان» با مریم کرمی، همسر شهید رضوان‌پور را در پیش دارید.

از کودکی‌های همسرتان چه تعریفی از دیگران شنیده‌اید؟

همسرم متولد سال ۱۳۶۳ در شهر اصفهان بود و محل زندگی‌اش در خمینی شهر قرار داشت. آقا میثم در دوران دفاع مقدس و در یک فضای مذهبی بزرگ شده بود. مادرشوهرم تعریف می‌کرد خیلی مراقبت می‌کردم در دوران شیردهی آقا میثم از جایی که نمی‌شناختم غذا یا حتی آب هم نخورم. آقا میثم از دوران کودکی با هیئت انس داشت و در مراسم مذهبی شرکت می‌کرد. در برنامه‌های پایگاه بسیج محله‌شان و مسجد فعالیت داشت و پدرشان هم پاسدار هستند. پدر آقا میثم زمان جنگ دفاع مقدس توفیق حضور در جبهه‌ها را داشتند و در جوار فرماندهی شهید کاظمی فعالیت می‌کردند. پدرشوهرم بیشتر در مأموریت کاری بودند و برای همین آقا میثم در شرایط سخت دهه شصتی بزرگ شد. شهید از همان زمان بچگی به کارهای فرهنگی و بسیج مدارس علاقه‌مند بود. کم‌کم که بزرگ شد در برنامه‌های مذهبی و هیئت حضور داشت. ایمان آقا میثم خیلی قوی بود و مردانه و جهادی کار می‌کرد. علاقه شدید به مقام معظم رهبری داشت و یک فرد انقلابی به تمام معنا بود.

چطور شد با شهید رضوان‌پور ازدواج کردید و نقطه آغاز این آشنایی و نهایتاً ازدواج از کجا رقم خورد؟

نحوه آشنایی ما از طریق برادرم بود. با توجه به شناختی که از خانواده و خود شهید داشتند واسطه ازدواج ما شدند. در سال ۱۳۸۶ با هم ازدواج کردیم. ابتدا با همدیگر زندگی ساده‌ای را شروع کردیم. یکی از خصوصیات شهید بزرگوار این بود که با توجه به مشغله کاری زیاد و با توجه به اینکه رئیس یک هیئت بزرگ در خمینی شهر بود، هر موقع منزل می‌آمد همه مشکلات کار و خستگی کار را پشت در می‌گذاشت و وارد منزل می‌شد. با روی خوش با بچه‌ها بازی و حتی در کار خانه خیلی به من کمک می‌کرد. ایشان خیلی احترام به پدر و مادرشان می‌گذاشت و همیشه دست پدر و مادرشان را می‌بوسید و قدردان زحمات والدین خود بود.

***حاصل زندگی‌تان در ۱۸ سال زندگی مشترک با شهید چند فرزند است؟**

ما سال ۱۳۸۶ ازدواج کردیم و در این چند سال زندگی، خداوند به ما پنج فرزند اعطا کرد که سه دختر به نام‌های فاطمه خانم، حدیث خانم و صبا خانم و دو پسر هم به نام‌های آقا امیررضا و آقا محمدحسین. شهید واقعاً مرد مؤمن و خوبی بود. خوش اخلاق، مهربان و خیلی هم متواضع بودند. در کارهایشان پشتکار و نظم داشت و همیشه گوش به فرمان حضرت آقا بود. تأکید داشت صحبت‌های رهبری روی زمین نماند.

از فعالیت همسرتان در هیئت‌های مذهبی گفتید. چطور فعالیت‌هایی در این زمینه داشتند؟

آقا میثم هیئت خادمی شهدا را از اردیبهشت سال ۱۳۹۰ تأسیس کرد. خیلی جالب بود که گفته بود تمامی خادمان و افراد این هیئت پشت لباس‌هایشان حک کنند «ما عاشق مبارزه با صهیونیسم هستیم.» در صورتی که هیئت‌های دیگر فقط در فکر عزاداری بودند ولی آقا میثم دیدگاه بصیرتی داشت و می‌خواست بگوید عاشورای امروز یعنی مبارزه با صهیونیسم. لذا این را به عنوان یک شعار در هیئت رواج داده بود. خودش هم در این مسیر به شهادت رسید و اولین شهید این هیئت در خمینی شهر شد. باید بگویم هیئت انقلابی آنها شامل شاخه‌های مختلف از جمله شاخه اجتماعی، اردویی و... خیریه است. همچنین او یک خانه تخصصی به نام «خانه نورا» که مربوط به فعالیت دختران است تأسیس کرد که همه کادر فعال آن خانم هستند. همسرم بیشتر کارهای فرهنگی انجام می‌داد که مرتبط با کارش به عنوان معاونت اجتماعی سازمان بود. یکی از فعالیت‌هایش در زمینه حجاب بود که آقا میثم می‌گفت من سر مسئله حجاب قیامتی کار می‌کنم. بهشت و جهنم اینجا مشخص می‌شود. همچنین در مسائل آسیب‌های اجتماعی مانند مبارزه با اعتیاد و مسئله امر به معرف و نهی از منکر خیلی جدی بود و در مسئله ازدواج آسان فعالیت شدید داشت. در کارهای ترویج و تبلیغ فرزندآوری بسیار کوشا بود.

گویا ایشان در دانشگاه هم تدریس می‌کردند؟

بله، آقا میثم دکترای جامعه‌شناسی داشت و استاد دانشگاه هم بود. جو کلاس‌هایش طوری بود که دانشجو متوجه گذشت زمان نمی‌شد. با دانشجویان خیلی خوب برخورد و طوری تدریس می‌کرد که دانشجو از کلاس خسته نشود. در ضمن باید بگویم آقا میثم سخنران خوبی هم بود. خیلی واضح و خوب صحبت می‌کرد. از طرفی هم عضو هیئت امنای مسجد امام حسین(ع) در خمینی شهر بود که منشأ کارهای خیر متعدد شده است. آقا میثم در کنار خادمی حضرت رضا(ع)، خیلی هم امام حسینی بود. هیئت ایشان در خمینی شهر بود و ما تهران بودیم. همسرم مخصوصاً محرم‌ها هر شب خودش را به هیئت در خمینی شهر می‌رساند و این مسافت زیاد را می‌رفت و بر می‌گشت تا بتواند کارهای هیئت را با نظم انجام دهد. من یک بار به همسرم گفتم شما با این همه خستگی و کار زیاد خیلی خطرناک است این مسیر را به خمینی شهر می‌روید و برمی‌گردید. آقا میثم در جوابم گفت: «الان که می‌توانم برای امام حسین(ع) نوکری کنم باید انجام بدهم. خود امام حسین (ع) مواظب من هستند. شما نگران من نباشید.»

چه سالی همسرتان وارد سپاه شده بودند؟

از سال ۸۲ وارد سپاه شد و به مدت سه سال هم در معاونت اجتماعی سازمان بسیج مستضعفین تهران مشغول کار بود. او پیش از این مسئولیت، سمت معاون فرهنگی سپاه حضرت صاحب‌الزمان(عج) استان اصفهان را برعهده داشت و همواره در خط مقدم فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و جهادی حضور فعالی داشت. همیشه هم حرف از شهادت می‌زد و می‌گفت خیلی بد است همین طوری بمیرم. همیشه دوست داشت با شهادت این دنیا را ترک کند. آن هم به دست بدترین دشمنان اسلام که همان رژیم صهیونیستی است. آقا میثم لایق شهادت بود و عاقبت هم به آرزویش رسید.

همسرم انسانی بود که در جلسات مختلف همواره با تبسم، صمیمیت، دقت و دغدغه‌مندی حضور داشت. او اهل عمل و بی‌ادعا بود. شهادتش نه یک اتفاق ناگهانی بلکه نتیجه سال‌ها زیستن با روحیه جهاد و اخلاص بود.

شهادت‌شان به چه نحوی رقم خورد؟

همسرم در دوم تیر ۱۴۰۴ که آخرهای جنگ ۱۲ روزه بود، در حمله رژیم صهیونیستی در سازمان بسیج مستضعفین حضور داشت و به شهادت رسید. روزی که او شهید شد من از صبح خیلی استرس داشتم و حالم بد بود. همسرم نزدیک ظهر به شهادت رسید، ولی تا شب طول کشید به من خبر شهادت را بدهند. از طریق برادرم متوجه خبر شهادت آقا میثم شدم. همان روز بعد از گذشت چند ساعت از حادثه خیلی سریع پیکرش پیدا شد. شهید همیشه می‌گفت مرا در جایی دفن کنید که هیئت عزاداری‌های امام حسین(ع) از روی قبر من رد شوند. قبلاً خود شهید شفاهی به من گفته بودند «هر موقع من شهید شدم مرا در گلزار شهدای امامزاده سیدمحمد دفنم کنید.» برای همین در ردیف سوم گلزار شهدای امامزاده سیدمحمد(ع) در خمینی شهر که یکی از شهرهای استان اصفهان است دفن شد.

فکر می‌کردید یک روز او را از دست بدهید؟

ما برای شب عید فطر امسال مشهد رفتیم. در حرم هم در رفت و آمد بودیم. وقتی در صحن مسجد گوهرشاد نشستیم، انگار قلبم از جایش کنده شد. دلشوره عجیبی گرفته بودم. باید بگویم از آن شب تا شب شهادت آقا میثم در دو، سه ماهه اخیر این دلشوره عجیب را با خود داشتم و با این دلشوره زندگی کردم. حال و هوای آن سفر با سفرهایی که قبلاً با آقا میثم می‌رفتیم فرق داشت. بعد از شهادت آقا میثم متوجه شدم و با خودم گفتم پس این آخرین سفر مشترک ما بود که این دلشوره عجیب را گرفته بودم.

ارتباط‌شان با شهدا چطور بود؟

همسرم همیشه رفقای قدیمی‌اش را یاد می‌کرد، به خصوص آنهایی که از دنیا رفته بودند و می‌گفت: «آنها به گردن ما حق دارند، نباید فراموش‌شان کنیم... به خصوص شهدا..» قاب تصویر شهید مدافع حرم محسن حیدری داخل اتاق کارش بود. می‌گفت هر روز صبح به یاد رفقای شهید و آسمانی‌ام فاتحه می‌فرستم. شما هم بعداً مرا یاد کنید. هرچند شهید حیدری را در عالم خواب و رؤیا ملاقات کرده بود، ولی ۱۲ سال زمان برای تجدید دیدار مجددشان لازم بود. حرف از شهادت که می‌شد می‌گفت: «حیف است شهادت‌مان در یک سانحه رانندگی یا به دست منافقین پست باشد، باید با دشمن اصلی بجنگیم و در نبرد با خبیث‌ترین دشمنان به شهادت برسیم.» دوست داشت مانند رفیق شهیدش محمد مهدی لطفی نیاسر لقب شهید راه نابوی اسرائیل را دریافت کند و سرانجام به آرزویش رسید.

اینطور که شنیدیم، شهید در یکی از سخنرانی‌هایش در هیئت شهدا به این نکته اشاره داشتند که عمرشان خیلی کوتاه است. موضوع این سخنرانی چه بود؟

بله، همینطور است. شهید در یکی از سخنرانی‌هایش گفته است: «عمر من خیلی کوتاه است. من حساب کردم، بیشتر عمرم را کردم. این چیزی که جلو روی من مانده کمتر از این چیزی است که تا الان گذشته. توی این دنیا دیگر فرصتی نداریم که بخواهد همه دغدغه‌هایمان خوردن و خوابیدن باشد. حالا عمرمان روی سرازیری و سرعتش بالاست، ولی چون داخلش هستیم متوجهش نیستیم. چشم روی هم بگذاریم یکدفعه می‌بینیم ما که رفتیم و آن دنیا و صحرای محشر برپا شد. فقط همین محبت سیدالشهدا(ع) ان‌شاءالله دست من و شما را در آن دنیا بگیرد.»

در صحبت دیگرش شهید اشاره‌اش به خادمان و نوکران سیدالشهدا(ع) در هیئت خادم‌الشهدا بوده و گفته است: «هرچه سن‌تان بالاتر می‌رود باید غلام‌تر بشوید. چون شناخت‌تان بالاتر می‌رود. هرچه تحصیلات‌تان بالاتر می‌رود باید نوکرتر شوید. چون معرفت‌تان بالاتر می‌رود. هرچه وضع‌تان بهتر می‌شود باید پیر غلام‌تر بشوید. باید بیشتر خرج کنید. چون دست‌تان بازتر می‌شود. کسی اگر سوادش بالا رفت، سنش بالا رفت، وضعش خوب شد، اما عقب‌تر رفت، این الانم که هست غلام خوبی نیست! اصلاً نوکر هم نیست، اینجاها به عنوان خادم آمده است.»

گویا شهید تأکید زیادی هم به پیاده‌روی اربعین داشتند؟

معتقد بود سفر اربعین اگر به صورت جمعی باشد بهتر است. به بچه‌ها توصیه می‌کرد با کاروان هیئت به زیارت اربعین بروند. خودش هم به هر طریقی که بود تلاش می‌کرد به کاروان اربعین هیئت برسد. به دلیل شرایط کاری‌اش طبیعتاً نمی‌توانست هر سال بیاید، اما طوری برنامه‌ریزی می‌کرد که هر طور شده است اربعین زائر کربلا باشد. اغلب مدیر کاروان بود. در مسیر کربلا هر شب مجلس روضه و سینه زنی برپا می‌کرد. نزدیک کربلا که می‌شدیم حال و هوای عجیبی پیدا می‌کرد. از سالی که کاروان اربعین هیئت خادم‌الشهدا راه افتاد تقریباً هر سال همراه کاروان بود حتی اگر از اول به کاروان نمی‌رسید خودش را در طول مسیر می‌رساند.

دوستانش تعریف می‌کردند شب جمعه شهید با دیگر دوستان داخل حرم سید الشهدا(ع) شده بودند. وارد حرم که شده بودند شهید گفته بود: «اینجایی که ما هستیم، اصل ما اینجاست و ما این اربعین از اینجا که برگردیم باید یک سال دست و پا بزنیم تا دوباره برگردیم به اینجا، برگردیم به اصل خودمان!»

فیلمی از شهید به یادگار مانده که حکایت از حس خادمی ایشان در حرم امام رضا(ع) است.

بله، شعری که شهید در چایخانه حضرت امام رضا (ع) خواند به این صورت است: «کجا پیدا کنم دیگر شراب از این طهوراتر/بهشت اینجاست، اینجایی که دارم چای می‌نوشم. السلام علیک یا اباالحسن یا علی بن موسی الرضا (ع)... شهید زندگی کنی شهید میشی. امام رضایی باشی رو سفید میشی...»

سخن آخر؟

شهید در اردوهای راهیان نور حرف‌های بسیار جالبی می‌زد که نشانه دید بالایش به مسائلی چون شهید و شهادت داشت. یک‌بار در یکی از همین اردوها می‌گفت: «اینهایی که در راه خدا کشته می‌شوند نگید اینها کشته شدند «بل احیاء» اینها زنده‌اند شما متوجه نمی‌شوید.» «ولا تحسبن الذین قتلوا» می‌گویند اصلاً به ذهنتان هم نیاید «ولا تحسبن» به ذهنتون هم نیاید که اینها مرده‌اند «بل احیاء عند ربهم یرزقون»... «عند ربهم یرزقون» یعنی دستشون توجیب خداست و کسی هم که دستش در جیب خداست خیلی دست و دلبازتر از این حرف‌هاست.» عاقبت خود آقا میثم هم یکی از همین عندربهم یرزقون شد و خودش هم به عنوان یک شهید نزد پروردگارش روزی خورد.

سردار شهید رضوان‌پور از شهدای حمله صهیونیست‌ها به سازمان بسیج

آقا میثم هیئت خادمی شهدا را از اردیبهشت ۱۳۹۰ تأسیس کرد. خیلی جالب بود که گفته بود تمامی خادمان و افراد این هیئت پشت لباس‌هایشان حک کنند «ما عاشق مبارزه با صهیونیسم هستیم.» در صورتی که هیئت‌های دیگر فقط در فکر عزاداری بودند، آقا میثم دیدگاه بصیرتی داشت و می‌خواست بگوید عاشورای امروز یعنی مبارزه با صهیونیسم

شهید رضوان‌پور معاون اجتماعی سازمان بسیج بود

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۴۱۳

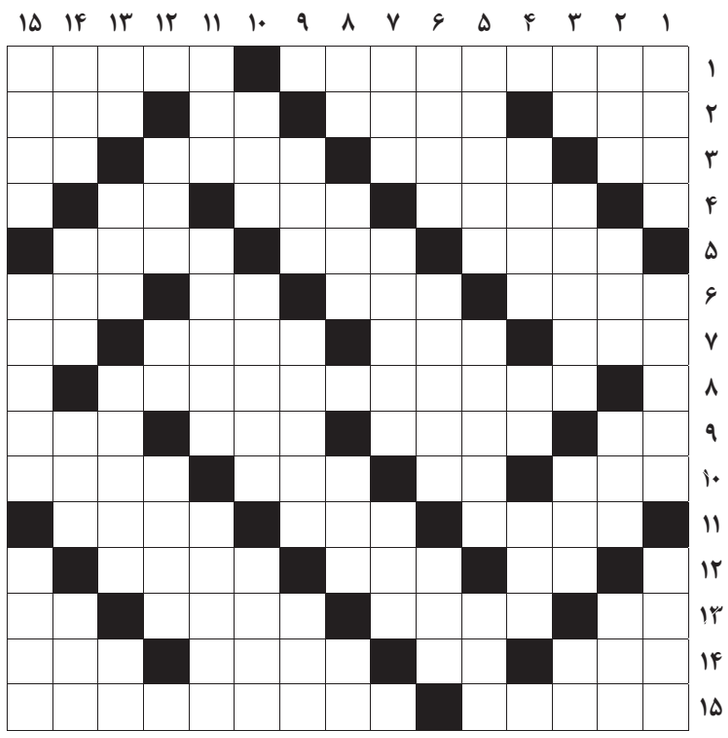

از راست به چپ

■ ۱- قهرمان سنگین‌وزن کشتی فرنگی دنیا در زاگرب- از سوره‌های قرآن به معنای غنیمت‌های جنگی ■ ۲- توانایی مالی- فاتح جنگ چالدران- کوچک- دریاچه‌ای در خرم‌آباد ■ ۳- تلخ- خوراک ضبط صوت- نی‌لبک- صفت دهان سخن‌چین ■ ۴- پیمانه- ستاره قطبی- شیره انار ■ ۵- خوراک قناری- شیر اول زائو- معادل دیتا ■ ۶- شهری کردنشین- زشت- انتها- خاک گور ■ ۷- ستون- خمیازه- نام اولیه قوم ماد- خیس ■ ۸- از پادرآمدن از فرط خستگی ■ ۹- کشنده بی صدا- چهارپایان- بدبوی پرخاصیت- در بازی می‌گیرند ■ ۱۰- جگرخوار بنی امیه- تکرار حرفی- واحد شمارش گردو- فرز ■ ۱۱- نوعی واجب- مرتجع فلزی- ناپاک ■ ۱۲- ضمیر انگلیسی- درس خوانده- پدر اختراع ■ ۱۳- خرس آسمانی- مجموعه مسکونی بزرگ- نوعی ماهی خزری- ویتامین جدولی ■ ۱۴- مارک تجاری- فلز رسانا- پایتخت کشور نائورو- شاخه‌ای از دریا ■ ۱۵- دالان- همدستی برای توطئه

از بالا به پایین

■ ۱- باایمان- فرایند- نوعی پنیر ■ ۲- دانه تسبیح- تیمی در فوتبال یونان- بازداشتن- سازنده ساختمان ■ ۳- خدای خورشید مصریان- بیماری ویروسی کشنده- آنتن بشقابی- مزه خرمالو ■ ۴- از پرتاب‌ها در دوومیدانی- همراه خورد- سلاح زنبور ■ ۵- سد روی نیل- معروف به حجّه‌الحق، شاعر و قصیده‌سرای قرن ششم- کل و سراسر ■ ۶- شفاف- کتاب ملاصدرای شیرازی، فیلسوف بنام اسلامی- الفبای تلگراف ■ ۷- دمل و جوش‌های ریز بدن- درخور- تنبیه قدیمی ■ ۸- نفس- همسایه- زوال- نه ته پیاز نه سر پیاز ■ ۹- باغ غصب شده حضرت زهرا- لگام- قصر ■ ۱۰- فروش بازاری- قرآن را با قرائت درست تلاوت کردن- بیزاری ■ ۱۱- غزال- مأمور اداره روستا- ساز کریستوفری ■ ۱۲- دیوار بلند- چوب خوشبو- آب صاف و گوارا ■ ۱۳- آرواره- ماه کامل- از شهرهای استان فارس- کتف ■ ۱۴- طایفه کوچ‌نشین- از سرداران شهید دفاع مقدس- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا- متضاد کاخ ■ ۱۵- از انجیل‌ها- ورقه اداری مؤسسات- شیرینی میوه‌ای

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۲	۷							
			۴				۹	
۳							۸	۲
				۷	۱			
۵	۸	۴			۲			
						۶		۸
		۲		۵				
						۷	۴	۳
	۹	۶		۸				

۵	۱	۶	۸	۷	۸	۶	۶	۶
۸	۶	۸	۶	۶	۶	۱	۵	۷
۶	۶	۷	۶	۵	۱	۶	۸	۸
۷	۸	۶	۶	۶	۵	۸	۶	۱
۱	۸	۶	۶	۸	۶	۶	۷	۵
۶	۶	۵	۱	۸	۷	۸	۶	۶
۸	۷	۱	۸	۶	۶	۵	۶	۸
۸	۶	۸	۵	۶	۶	۷	۱	۶
۶	۵	۶	۷	۱	۸	۶	۸	۶

جدول کلمات متقاطع
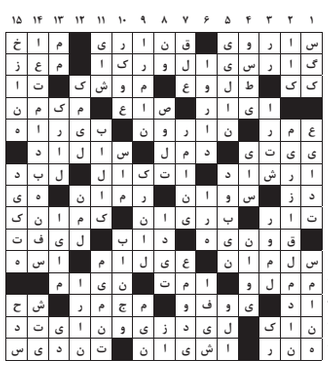
■ پاسخ جدول شماره ۷۴۱۲